

نقد و بررسی دیدگاه شیخ اشراق در باب تصورات و تعریفات

محمدطاهر کریمی^۱

چکیده

مسئله تعریف، از مهم‌ترین مباحث منطقی در سنت منطقی ارسطویی است. این بحث در سنت اسلامی با توجه به اندیشه‌های منطقی ارسطو مطرح و پیگیری شده است. فلاسفه مشائی متأثر از اندیشه ارسطو، در خصوص تعریف، قائل به تعریف حدی و رسمی شده‌اند. ایشان قائل‌اند که در تعریف حدی باید ذاتیات شیء متعلق تعریف، بیان شود و در تعریف رسمی خاصه شیء را می‌توان در کنار برخی از ذاتیات آن ذکر کرد تا به شناخت شیء منتهی شود. مشائیان بر این باورند که این سلسله انواع و اجناس که در تعریف حدی از آنها استفاده می‌شود باید به جنس الاجناس‌هایی ختم شوند که خود بدیهی و بی‌نیاز از تعریف حدی هستند و از آنها به عنوان مقولات عشر یاد می‌کنند. سهروردی در این بین، بر این باور است که نمی‌توان برای شناخت اشیاء به تعریف حدی آنها دست یافت و این دیدگاه مشائیان را مورد نقد قرار می‌دهد و خود برای شناخت حقیقت اشیاء بر روی عنصر شهود تأکید می‌کند. در مقاله حاضر، در ابتدا به بررسی دیدگاه ابتکاری سهروردی در باب تعریف مفهومی و سپس به نقد آن پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی: حد، رسم، شهود، تعریف مفهومی، مقولات، ذاتی

۱. مقدمه

مسئله تعریف و سابقه بحث از آن به فلسفه یونان و به طور خاص، به ارسطو و گزارش وی از این موضوع باز می‌گردد. وی در کتاب مابعدالطبیعه می‌گوید: «دو چیز را حقیقتاً باید به سقراط نسبت داد: استدلال استقرایی و تعریف کلی که هر دو از مبادی معرفت‌اند». (ارسطو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۴۲۹) به گفته ارسطو، سقراط در پی تعریف مفاهیم اخلاقی بوده است. (همان، ص ۲۱۷-۲۱۵). پس از وی، افلاطون شیوه استقرایی سقراط را که برای مفاهیم اخلاقی از آن استفاده می‌کرد، برای به دست آوردن تعریف تمام موجودات به کار بست. او متعلق تعریف را مثالی می‌دانست که مفارق از ماده است و در عالم مُثُل جای دارد (امیل بریه، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۲۸)، زیرا تعریف به جزئیات و امور محسوس تعلق نمی‌گیرد. افلاطون، چنان‌که در رساله سوفسطایی آمده است، برای کشف ماهیت (جنس و فصل) از شیوه تقسیم استفاده می‌کرد؛ (همان، ص ۲۴۶) اما ارسطو معتقد بود که ماهیت شیء، نه مفارق در عالم مُثُل بلکه در عالم طبیعت است و در خود شیء مندرج و ممزوج است. او با تفکیک ذات شیء از أعراض آن، متعلق تعریف را ماهیت، و ماهیت را ذات شیء دانست. (همان، ص ۲۵۱-۲۵۲)

از نظر ارسطو، در تعریف (تعریف حقیقی) دو چیز می‌آید: جنس قریب و فصل قریب، که گاه می‌توان تنها به فصل قریب اکتفا کرد. بر اساس نظر ارسطو، تعریفی درست (حقیقی) است که بتواند به ذات و ماهیت حقیقی معرفت برسد. در برابر تعریف حقیقی، تعریف اسمی قرار دارد که به جای بیان ذات شیء، به شرح معنای زبانی و عرفی معرفت می‌پردازد که همان شرح‌الاسم است. (ارسطو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۴۵)

بحث تعریف از طریق آثار افلاطون و ارسطو و آرای ریاضی فیثاغوری و ترجمه کتاب اصول اقلیدس به عالم اسلام وارد شد، (جلوب فرحان، ۱۹۸۷م، ج ۱، ص ۱۶-۱۰) و پس از آن فلاسفه مشائی به بحث و بررسی در خصوص این مسئله پرداختند. فیلسوفان مشاء با پذیرش نظریه ذات‌گرایانه ارسطو در تعریف، به شرح و بسط آن پرداختند. مشائیان همانند ارسطو در خصوص مسئله تعریف، قائل به تعریف حدی و رسمی شدند و چون دیدگاه شیخ اشراق در خصوص این مسئله دقیقاً ناظر به دیدگاه فلاسفه مشائی است، ما در ابتدا به بررسی نظریه مشائیان در باره مسئله تعریف خواهیم پرداخت.

۲. دیدگاه مشائیان در خصوص تعریفات

یکی از بحث‌های مهم در سنت منطقی مشائی، بحث از تصورات و تعریفات است. (ر، ک: خواجه

طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۷۹-۱۰۴) در فضای تفکر مشائی، بحث حدود از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ به این نحو که گاهی این چنین تصور می‌شود که برای تعریف، راهی جز تعریف حدی و رسمی وجود ندارد. براساس اندیشه مشائی، تعریف یا به واسطه ذاتیات و مقومات شیء صورت می‌گیرد یا به واسطه عرضیات و خواص آن یا به واسطه ترکیبی از ذاتیات و عرضیات یا به واسطه چیزهایی که نه ذاتی اند نه عرضی. هرگاه تعریف شامل اموری باشد که بالذات بر معرّف مقدم‌اند (ذاتیات)، آن را «حد» گویند (تحدید) و هرگاه تعریف، اموری را در بر بگیرد که بالذات مؤخر از معرّف‌اند (عرضیات) یا شامل هر دو قسم ذاتیات و عرضیات باشد آن را «رسم» گویند. اگر تمام ذاتیات شیء در حد آمده باشد آن حد، تامّ است، مانند تعریف انسان به حیوان ناطق. اگر بعضی از ذاتیات آمده باشد حد ناقص است، مانند تعریف انسان به ناطق متحرک. اگر تعریف مشتمل بر ترکیبی از ذاتیات و عرضیات باشد، آن را رسم تامّ یا رسم مرگب می‌گویند؛ مانند تعریف انسان به حیوان ضاحک. اگر تنها شامل عرضیات و خواص باشد، آن را رسم ناقص یا رسم مفرد می‌خوانند؛ مانند تعریف انسان به کاتب ضاحک. اما تعریف به واسطه چیزهایی که نه ذاتی اند نه عرضی، همان تعریف بالمثال یا تعریف مصداقی است؛ مانند نشان دادن گُل یا ذکر مصادیق آن. (خواجہ طوسی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۴۱۶-۴۱۴)

با توجه به این اندیشه و در این فضا باید به تدریج با توجه به مباحثی که در حدود و تعریفات مطرح است، یعنی بحث جنس و فصل، خود را به جنس الاجناس‌ها برسانیم و اصل را پیدا کنیم و از این طریق مقولات را بیابیم. بنابراین مقولات بر بحث حدود مبتنی است. در بحث حدود مشائیان به دنبال اجناس و جنس الاجناس‌هایی هستند که دیگر فراتر از آنها جنس و فصلی نتوان پیدا کرد. مشائیان بر این باورند که اگر سلسله فصول و اجناس ادامه یابد، به تسلسل خواهد انجامید و دیگر نمی‌توان شیء را تعریف کرد. از منظر آنان، جنس الاجناس‌ها اموری بسیط و بی‌نیاز از تعریف هستند و با توجه به بحث مقولات، بر این عقیده‌اند که برخی از مفاهیم به دلیل بساطت، بی‌نیاز از تعریف‌اند. برای مثال، مفاهیمی مانند سفیدی و به طور کلی محسوساتی از این قبیل، اگرچه از لحاظ خارجی بسیط‌اند ولی از لحاظ مفهومی و منطقی مرکب‌اند و نیاز به تعریف دارند. پس باید گفت که از منظر مشائیان هر آنچه از لحاظ مفهومی بسیط است بی‌نیاز از تعریف است، نه از لحاظ عینی و خارجی.

هدف از تعریف در دیدگاه ایشان، شناخت حقایق اشیاء از طریق تعریف به جنس و فصل است؛ اما شیخ اشراق این دیدگاه مشائیان را نمی‌پذیرد و مقرون به صحت نمی‌داند. درست است که امور بدیهی و بسیط داریم ولی در نگاه شیخ اشراق، امور بسیط به حیطة محسوسات و امثال آن متعلق است و تنها با مشاهده به دست می‌آید. (یزدان‌پناه، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۴۷)

۳. نقد شیخ اشراق بر نظریه تعریفات مشائیان

از منظر شیخ اشراق تعریف با این سیر مفهومی معنا ندارد. وی می‌گوید تصور بدیهی و امر بسیط، وجود دارد و امر بسیط خارجی، همچون مشاهدات (اموری که متعلق ادراک حسی قوه باصره واقع می‌شوند) حتی در ذهن هم بسیط است. بله، در صورتی که این محسوسات بسیط در ذهن وارد شوند و ذهن از چند مفهوم بسیط محسوس، مفهوم دیگری به دست آورد این مفهوم جدید مرکب است. تعریف مفهوم مرکب می‌تواند به محسوسات برگردد؛ ولی این دیدگاه شیخ اشراق، در آن سبک کار مفهومی مشائی ریشه ندارد بلکه ریشه در شهود و رؤیت از خارج دارد و از همان محسوسات و مشاهدات سرچشمه می‌گیرد. (همان، ص ۱۴۸-۱۴۷)

در دیدگاه شیخ اشراق ریشه همه شناخت‌ها در محسوسات و به عبارت دیگر، ریشه همه معارف در شهود است. وی تصورات بدیهی و بسیط را به شهود باز می‌گرداند تا جدی بودن این مسئله را نشان دهد.

سهروردی تعریف حدی مشائیان را با دلایلی زیر سؤال می‌برد و در کتاب حکمة الاشراق تحت عنوان «قاعده اشراقیه» تعریف مشائی را مورد نقد قرار می‌دهد. (سهروردی، ۱۳۹۶ق، ج ۱، ص ۲۰)

۴. نقد نخست شیخ اشراق

همان‌طور که بیان شد، مشائیان بر این باورند که در تعریف حدی باید از ذاتیات شیء بهره گرفت. به همین خاطر در تعریف حدی شیء از یک ذاتی عام و یک ذاتی خاص استفاده می‌کنند. ذاتی عام همان جنس و ذاتی خاص همان فصل شیء است. شیخ اشراق در مقام نقد این دیدگاه می‌گوید چگونه می‌توان به فصلی که خاص یک نوع است دست یافت؟ وی به این مسئله اشاره می‌کند که مشائیان در تعریف یک شیء از فصل که خاص آن نوع است استفاده می‌کنند ولی باید به این سؤال پاسخ دهند که چگونه به شناخت و وصول به فصل خاص آن نوع نائل آمده‌اند؟ در اینجا است که شیخ اشراق مسئله شهود را مطرح می‌کند و بر این باور است که شناخت فصل خاص یک نوع از طریق شهود حسی به دست می‌آید.

به عبارت دیگر، اگر از طریق شهود به فصل خاص نوع نرسیم، آن فصل به عنوان فصل آن نوع مجهول خواهد ماند. بنابراین برای رسیدن به تعریف یک شیء، شهود حسی مقدم بر تعریف به جنس و فصل است. بنا به نظر شیخ اشراق، شناخت شیء و شناخت ذاتیات آن توسط شهود حسی انجام می‌گیرد و اگر قرار باشد که فصل در تعریف حدی یک شیء اخذ شود نخست باید آن را به عنوان ذاتی شیء شناخت و این مسئله از طریق شهود لازم می‌آید. پس شناخت امور مرکب و تعریف آنها، به شهود و امور محسوسه باز می‌گردد. (سهروردی، ۱۳۹۶ق، ج ۲، ص ۲۰؛ یزدان‌پناه، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۴۹)

عبارت سهروردی در حکمة الاشراق چنین است:

«ثم سلموا أن المجهول لا يتوصل اليه الا من المعلوم فالذاتي الخاص للشئ ليس بمعهود لمن يجهله في موضع آخر. فانه أن عهد في غيره لا يكون خاصاً به و اذا كان خاصاً به و ليس بظاهر للحس و ليس بمعهود فيكون مجهولاً معه. فاذا عرف ذلك الخاص ايضاً، ان عرف بالامور العامه دون ما يخصه فلا يكون تعريفاً له و الجزء الخاص حاله على ما سبق فليس العود الا الى امور محسوسة او ظاهرة من طريق آخر، ان كان يخص الشئ جملتها بالاجتماع».

(سهروردی، ۱۳۹۶ق، ج ۲، ص ۲۰)

□ از سویی مشائیان پذیرفته‌اند که مجهول جز از طریق معلوم دست‌یافتنی نیست. پس ذاتی خاص (فصل) چیزی در غیر آن چیز برای کسی که به این فصل و ذاتی خاص آگاه نیست، شناخته‌شده نیست، زیرا اگر در غیر آن چیز شناخته شود دیگر خاص برای آن چیز نخواهد بود و هنگامی که آن فصل خاص آن چیز باشد ولی برای حس، ظاهر و شناخته‌شده نباشد، پس نسبت به آن چیز، این فصل مجهول خواهد ماند و اگر این ذاتی خاص (فصل) به واسطه امور عام که به او اختصاص ندارد، تعریف شود، این تعریف خاص (فصل) نخواهد بود و اگر با جزء خاص تعریف شود حالش همچون آنچه گذشت خواهد بود (این خاص فقط از طریق شهود شناختنی است). پس در تعریف اگر شیئی (نوع مرکب) باشد و اجتماع اجزاء در آن مطرح باشد جز به امور محسوسه یا ظاهر از طریق دیگر باز نخواهیم گشت.

بنا به بیان سهروردی در این فقره در تعریف شیئی اگر از جمله امور مرکب باشد و اجتماع اجزاء در آن مطرح باشد باید به امور محسوسه و شهود حسی مراجعه کرد. به عبارت دیگر، سهروردی فصل یک نوع را تنها از طریق شهود قابل شناسایی می‌داند، چه آن امر جوهر باشد و چه عرض؛ چراکه اگر آن فصل از طریق شهود قابل شناسایی نباشد در نسبت با آن نوع خاص، فصلش همچنان مجهول خواهد ماند. با توجه به بیان سهروردی در عبارت مذکور، تفکیک ذاتی از خاصه در شناخت ماهیت شیئی مرکب به سادگی امکان‌پذیر نخواهد بود.

۵. نقد دوم شیخ اشراق

سهروردی در نقد دوم خود بر مشائیان به این مسئله اشاره می‌کند که تعریف زمانی به حدّ تام خواهد بود که تمام ذاتیات شیئی در تعریف آن اخذ شود و اگر احتمال این داده شود که ذاتیات دیگری برای یک شیئی وجود داشته باشد که ما به آنها نرسیده باشیم نمی‌توان ادعای تعریف حدّی را برای یک شیئی داشت؛ زیرا تعریف حدّی زمانی میسر است که تمام ذاتیات شیئی در تعریف آن بیان شوند و نمی‌توان احتمال وجود ذاتی دیگر را بالمرّه نفی کرد. شیخ اشراق با بیان این نقد درصدد اشاره به این مطلب

است که اساساً وصول به تعریف حدّی یک شیء از طریق ذکر تمام ذاتیات آن محال است و از دیدگاه او تعریف امور مرکب تنها با تحلیل به اجزاء بسیط آنها امکان پذیر است.

بیان سهروردی بدین شرح است:

«ثم من ذکر ما عرف من الذاتیات لم یأمن وجود ذاتی آخر غفل عنه و للمستشرق او المنازع ان یطالبه بذلك و لیس للمعرف حیثیذ ان یقول «لو کان له ذاتی آخر ما عرفنا ماهیه دونه» فیقال: انما تكون الحقیقه عرفت اذا عرف جمیع ذاتیاتها فاذا انقطع جواز ذاتی آخر لم یدرک. لم یکن معرفه الحقیقه متیقنه. فتبین ان الاتیان علی الحد كما التزم به المشائون غیر ممکن للانسان و صاحبهم اعترف بصعوبة ذلك فاذا ن لیس عندنا الا تعریفات بامور تخص بالاجتماع». (همان، ص ۲۱)

شیخ اشراق در اینجا نیز به این مسئله اشاره می کند که وصول به تعریف حدّی شیء آن گونه که فلاسفه مشائی بدان ملتزم گشته اند ناممکن است و خود ارسطو نیز به این مسئله (صعوبت تعریف حدّی) اشاره کرده است.

۶. نقد سوم شیخ اشراق

در اندیشه مشائیان قواعدی وجود دارد همچون «مجهول بودن فصول»، «لزوم تعریف جوهر به امر سلبی» و «عرضی بودن برخی فصول» مانند جمع بصر و قابض بصر برای سیاهی. براساس این دیدگاه در اندیشه مشائی نمی توان جوهر را تعریف حقیقی و ایجابی کرد و همچنین تعریف امور عرضی نیز ممکن نخواهد بود؛ زیرا لوتیت که در تعریف سیاهی از آن استفاده شده است اعتباری است. به همین خاطر باید گفت هم تعریف حدّی و هم تعریف رسمی با توجه به وجود این قواعد در اندیشه مشائی میسر نیست.

شیخ اشراق در این باره بیان می دارد:

«ان المشائین اوجبوا ان لا یعرف شیء من الاشیاء اذا الجواهر لها فصول مجهوله و الجوهریه عرفوها بامر سلبی و النفس و المفارقات لها فصول مجهوله عندهم و العرض - کالسواد مثلاً - عرفوه بأنه لون یجمع البصر، فجمع البصر عرضی و اللوئیة عرفت حالها. فالاجسام و الاعراض غیر متصورة اصلاً و کان الوجود اظهر الاشیاء لهم. فقد عرفت الحال ثم ان فرض التصور باللوازم، فاللوازم ایضاً خصوصیات یعود مثل هذا الکلام الیها و هو غیر جائز اذ یلزم منه ان لا یعرف فی الوجود شیء ما». (همان، ص ۷۳)

سهروردی در اینجا بیان می دارد که با توجه به اینکه مشائین در تعریف جواهر و أعراض با مشکلاتی مواجه هستند و تعاریف حدّی و رسمی نیز منوط به شناخت همین جواهر و أعراض

است، لازم می‌آید که هیچ شیئی در عالم وجود تعریف‌پذیر نباشد؛ در حالی که ما وجداناً به تعریف اشیاء می‌پردازیم و نسبت به آنها شناخت پیدا می‌کنیم. پس بحث تعریف حدّی و رسمی مشائین نمی‌تواند مقرون به صحت باشد.

بعد از بیان نقدهای شیخ اشراق بر نظریه تعریف مشائیان، حال به ذکر دیدگاه وی در خصوص تصورات بدیهی و ملاک بداهت این‌دسته از تصورات خواهیم پرداخت.

۷. دیدگاه شیخ اشراق درباره تصورات بدیهی

همان‌گونه که بیان شد در نزد سهروردی مسئله شهود از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. مقصود وی در این بحث، شهود حسی است. از منظر سهروردی هر آنچه که به شهود حسی درآید در زمره تصورات بدیهی خواهد بود. در دیدگاه او مشاهدات و محسوساتی که انسان به وسیله حواس خود از خارج می‌یابد و به عبارت دیگر، معارفی که متعلق حس و شهود آدمی واقع می‌شوند بدیهی‌اند و به تعریف نیازی ندارند. سهروردی بر این باور است که هر آنچه در خارج بسیط است به طریق اولی در ذهن نیز بسیط خواهد بود و هنگامی که این تصورات بدیهی برای ذهن حاصل شد، از ترکیب این تصورات، تصورات نظری برای انسان به وجود می‌آید و سپس این تصورات نظری‌ای که مرکب از تصورات بدیهی بسیط حاصل از محسوسات‌اند به واسطه همین تصورات بدیهی قابل تعریف خواهند بود. در اینجا آنچه ملاک بداهت برای تصورات است و به عبارت دیگر، مطلق شهود است؛ خواه شهود حسی و خواه شهود قلبی که تأکید سهروردی در این مسئله بر شهود حسی می‌باشد.

در اینجا باید این مسئله نیز بیان شود که تأکید سهروردی در خصوص تصورات بدیهی آن‌دسته از تصوراتی است که مابه‌الانتزاع خارجی دارند، ولی در خصوص تصوراتی که مابه‌الانتزاع خارجی ندارند بلکه اعتبارات عقلی صرف می‌باشند، سهروردی مسئله بداهت را مطرح نمی‌کند؛ چراکه در خصوص این‌دسته از تصورات، شهود حسی معنایی ندارد. از منظر سهروردی تصوراتی که مابه‌الانتزاع خارجی ندارند و در اصطلاح «معقول ثانی» هستند بدیهی نمی‌باشند بلکه از سنخ امور ذهنی و تحلیلی خواهند بود.

سهروردی در این باره می‌گوید:

«و لیس شیء اظهر من المحسوسات حتی ینتهی الیه اذ جمیع علومنا منتزعة من المحسوسات، فهی فطریة التی لا تعریف لها اصلاً و اما مثل الوجود الذی مثلوا به انه مستغن عن التعریف فالتخییط فیه اکثر مما فی المحسوسات». (همان، ص ۱۰۴)

با توجه به این بیان سهروردی، وجود یک معقول ثانی است و اینکه برخی آن را بی‌نیاز از تعریف می‌دانند در اندیشه سهروردی خبط و خطایی بیش نیست؛ چراکه آنچه متعلق شهود حسی واقع

می‌شود بدیهی و بی‌نیاز از تعریف است و وجود از سنخ امور ذهنی است که با تحلیل ذهنی می‌توان به آن دست یافت. به عبارت دیگر وجود از لوازم عقلی ماهیاتی است که در ذهن وارد می‌شوند. از این رو متفرع بر ماهیات بوده و بعد از درک آنها تعقل می‌شود. (یزدان‌پناه، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۶۴)

حال باید به بیان دیدگاه ابتکاری سهروردی در باب تعاریفات پردازیم که خود از این دیدگاه ابتکاری تحت عنوان «تعریف مفهومی» یاد می‌کند.

۸. دیدگاه ابداعی سهروردی درباره تعریف مفهومی

شیخ اشراق پس از نقد دیدگاه مشائیان در خصوص تعریف و نپذیرفتن تعریف حدی و رسمی، خود پیشنهاد «تعریف مفهومی» را ارائه می‌کند که یکی از ابتکارات مهم و ارزشمند اوست.

تعریف مفهومی چیست؟ تعریف مفهومی تعریفی است که به ذاتیات به لحاظ مفهوم انجام می‌گیرد. مقصود این است که متعلق تعریف ذاتیات مفهومی شیء هستند نه ذاتیات ماهوی. از نظر سهروردی، تعریف به ذاتیات یک شیء به لحاظ حقیقت و ماهیت آن محال، ولی تعریف به ذاتیات به لحاظ مفهوم ممکن است. (همان، ص ۱۶۷)

در خصوص تعریف مفهومی، شیخ اشراق بر این باور است که وصول ذاتیات ماهوی و خارجی شیء برای انسان غیرممکن است ولی می‌توان به ذاتیات مفهومی یک شیء دست یافت؛ چراکه هرگاه آدمی با مفهومی مواجه شود می‌توان آن را واری و تحلیل ذهنی نماید و با تجزیه و تحلیل آن مفهوم ذهنی مفاهیمی را که در آن مفهوم نهفته است دریابد و بدین ترتیب به تعریف آن مفهوم پردازد.

بر مبنای این دیدگاه شیخ اشراق، آنچه که متعلق تعریف واقع می‌شود نه ماهیت شیء بلکه مفهوم شیء است چراکه ذاتیات ماهوی شیء برای انسان حاصل نمی‌شود ولی ذاتیات مفهوم شیء برای انسان قابل وصول است. برای مثال، در مفهوم انسان وقتی که تصور انسان برای آدمی حاصل می‌شود، هم مفهوم «عریض الاظفار» و هم مفهوم «مستوی القامه» وجود دارد و بدین ترتیب به وسیله این دو مفهوم که در مفهوم انسان خوابیده است، می‌توان به تعریف انسان دست یافت. (شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۶۰)

در خصوص این مسئله که آیا این‌گونه از تعاریف جزء تعاریف رسمی نیستند، سهروردی این‌گونه پاسخ می‌دهد که خیر، چراکه در تعریف رسمی لوازم ذات بیان می‌شوند، در حالی که در تعریف مفهومی واقعاً به خود مفهوم دست یافته‌ایم و هدف تعریف، مفهوم شیء است نه خود شیء و همچنین در تعریف مفهومی اجزاء تعریف جزء ذاتیات مفهوم‌اند نه لوازم خارج از ذات.

شیخ اشراق تعریف مفهومی را از آنجایی مطرح کرده است که در تعریف یک شیء، مفهوم آن نزد ما حاضر است نه خود آن. وی بر این باور است که برخی از مفاهیم شاید به لحاظ ماهوی جزء ذاتیات یک شیء نباشند ولی در فهم ما جزء ذات مفهوم خواهند بود.

قطب‌الدین شیرازی در شرح حکمة الاشراق در خصوص دیدگاه تعریف مفهومی شیخ اشراق چنین می‌گوید:

«لا یخفی أن هذه الصعوبة انما هي في الحد بحسب الحقيقة و الماهية لا بحسب المفهوم و العناية فإنه اذا عبر بالانسان، الحيوان الضاحك المنتصب القامة البادئ البشرية كان حداً تاماً لا يمنع عن الاصطلاح عليه و لا يجوز تبديله بأن يقال هو حيوان ناطق عريض الاظفار فان كل واحد مما ذكرنا في الاول ذاتي بحسب المفهوم و العناية و لا يجوز تبديل ذاتيات الحد و لا الزيادة و لا نقصان منها و هذا ليس برسم لأنه باللوازم. الراسم يعترف أن هذا الاسم ليس لهذه المحمولات بل لأمر ينتقل الذهن منها اليه بخلاف الحد بحسب العناية. فان الاسم عنده لمجموع هذه المحمولات التي كلها ذاتي. بحسب المفهوم فالحد بحسب المفهوم اصح مما بحسب الحقيقة و قد ينتفع به نفعاً تاماً يقرب مما بحسب الحقيقة». (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۶۱)

شهرزوری نیز در خصوص این دیدگاه سهروردی در شرح حکمة الاشراق خود می‌گوید: شیخ اشراق در کتاب مطارحات گفته است که دشواری یادشده در بحث تعریف، تنها دامنگیر تعریف‌هایی می‌شود که بر اساس حقیقت و ماهیت شیء به تعریف می‌پردازد، نه آن تعریف‌هایی که بر اساس اجزاء مفهومی انجام می‌شود که شیخ اشراق آن را «القول المعرف بحسب مفهوم الشئ» نامگذاری کرده است. (شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۶۰)

در درة التاج نیز در خصوص دیدگاه تعریف مفهومی سهروردی چنین آمده است: «حد یا به حسب ماهیت باشد در نفس الامر و آن در غایت صعوبت است؛ چه شاید که اخلال به ذاتی کرده باشند که مطلع بر آن نشده باشند. و دیگر اغالیط حدی در حدود به حسب نفس امر بسیار افتد و یا به حسب مفهوم. و در آنجا صعوبت و اغلاط نباشد؛ چه آن جاری مجرای عنایت است^۱ (یعنی جاری مجرای همین معنا و مفهومی است که قصد کرده‌ایم) و چون به انسان حیوان منتصب القامة ضحاک بالطبع خواهیم هر یکی از اینها ذاتی باشد به حسب مفهوم و زیادت و نقصان در آن نباشد بلکه هر بار در جواب سؤال از انسان بما هو همین را باید گفت و الا محدود در اول، غیر محدود باشد در ثانی و باید که از این دقیقه غافل نشود به حسب مفهومی». (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۸)

با توجه به آنچه که در خصوص دیدگاه ابداعی سهروردی بیان شد باید گفت که این دیدگاه در نزد دیگر فیلسوفان مطرح نشده و اول بار سهروردی به این مسئله پرداخته است. وی در تعریف

۱. «عنایت» که در تعبیرات شیخ اشراق به کار رفته است یادآور «قصیدت» در پدیدارشناسی است و می‌توان گفت که بحث تعریف مفهومی شیخ اشراق با موضع پدیدارشناسی قابل مقایسه است.

مفهومی، از تعبیر حدّ تام نیز استفاده کرده است؛ یعنی در عین اینکه از الفاظ مشائیان استفاده کرده است معنای حدّ تام را از تعریف ماهوی به تعریف مفهومی تغییر داده است. حال به نقد دیدگاه شیخ اشراق در خصوص تعریف مفهومی پرداخته می‌شود.

۹. نقد دیدگاه شیخ اشراق درباره تعریف مفهومی

۱. اولین نقدی که بر دیدگاه شیخ اشراق در خصوص تعریف مفهومی وارد است این است که وقتی انسان در مقام شناخت برمی‌آید، آنچه متعلق شناخت انسان خواهد بود حقیقت انسان است و آدمی به دنبال شناخت ماهوی اشیاء می‌باشد نه صرفاً شناخت مفهوم اشیاء. دیدگاه سهروردی در خصوص تعریف مفهومی یک نوآوری در حوزه منطق است ولی باید به این نکته توجه کرد که این تعریف، گرهی را برای شناخت حقیقت و ماهیت اشیاء باز نمی‌کند.

خواجه نصیرالدین طوسی در شرح اشارات، در نقد سهروردی به این نکته اشاره می‌کند که روش مشائیان برای تعریفات حدّی و رسمی بسته نیست (یعنی می‌توان به این گونه تعاریف دست یافت). اینکه تعاریف حدّی دشوار است نکته‌ای است که خود مشائین نیز به آن اذعان دارند؛ اما این راه کاملاً بسته نمی‌باشد. علاوه بر این که راه برای تعاریف رسمی باز است، چراکه در این تعاریف یک ذاتی (جنس) به همراه یکی از عوارض خاصه شیء بیان می‌شود. به عبارت دیگر، می‌توان به وسیله تعاریف رسمی، شناخت را به دیگری منتقل کرد و اساساً این تعریف نوعاً در رفتارهای انسان‌ها در معرفی و شناخت اشیاء نمایان است. در تعریف رسمی معمولاً یک نوع حدس و یا انتقال از یک چیز به چیز دیگر وجود دارد که برخاسته از قدرت حدس و انتقال قوی انسان است. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۰۶-۹۵)

۲. دومین نقدی که بر دیدگاه سهروردی در خصوص تعریفات وارد است این است که شیخ اشراق بر این باور بود که یکی از قواعد مشائیان «تعریف جوهر به امر سلبی» است و چون حقیقت جوهر غیر قابل تعریف به تعریف ایجابی است فلذا نمی‌توان به تعاریف حدّی دست یافت؛ چراکه در تعاریف حدّی باید به جنس الاجناس‌هایی رسید که خود، بدیهی و بی‌نیاز از تعریف‌اند و چون جوهر به عنوان یکی از مقولات و جنس الاجناس‌ها معرف به تعریف ایجابی نمی‌باشد و متعلق بی‌واسطه شهود هم واقع نمی‌شود، پس نه تنها بدیهی نیست بلکه تعریف ایجابی هم ندارد و به همین خاطر نمی‌توان به وسیله آن، به تعاریف حدّی دیگر اشیاء و شناخت آنها نائل آمد.

در مقام نقد این دیدگاه باید گفت که شیخ‌الرئیس بر این عقیده است که در بسائط تنها تعریف رسمی راه دارد نه حدّی، ولی رسم در بسائط کمتر از تعریف حدّی نیست. ابوعلی سینا می‌گوید در تعریف بسائط بعضی از لوازم امر بسیط به حدّی مهم است که می‌توان آن را در تعریف اخذ کرد.

ادعای ابن سینا این نیست که در تعریف مقولات، تعریف حدّی ارائه می‌دهد. همچنین ادعای ارائه تعریف سلبی را هم ندارد. وی در این باره بر این باور است که در تعریف مقولات (مثل جوهر) از لوازم خاصّش سود می‌برد که عبارت است از «ماهیتی که متکی به غیر نیست»؛ یا به تعریف ایجابی، وجودش فی نفسه است.

وقتی از این تعبیر در تعریف جوهر استفاده می‌کنیم، شخص را به معنای جوهر منتقل کرده‌ایم. پس می‌توان گفت که بسائطی مانند مقولات، لوازمی دارند که به هیچ عنوان قابل تفکیک از آن بسائط نیستند. به همین خاطر این تعاریف رسمی آدمی را به حاقّ مقولات که در اندیشه مشائی از جمله بسائط‌اند رهنمون می‌شود.

ابن سینا به نقل از اشارات می‌گوید که در حکمة المشرقیة چنین آمده است که:

«و بعض البسائط يوجد لها لوازم يوصل الذهن تصورها الى حاق الملزومات و تعريفها بها لا يقصر عن التعريف بالحدود». (همان، ج ۳، ص ۶۳)

بنابراین می‌توان گفت این اشکال شیخ اشراق بر مشائیان مبنی بر تعریف جنس الاجناس‌ها به امر سلبی وارد نمی‌باشد.

۳. سومین نقدی که بر دیدگاه شیخ اشراق در خصوص تعریفات وارد است این است که سهروردی بر این باور بود که هر آنچه در خارج بسیط است به طریق اولی باید در ذهن بسیط باشد و با توجه به همین نکته، این دیدگاه مشائیان را که برخی از عوارض مانند رنگ‌ها (سیاه و سفید و ...) در خارج بسیط هستند ولی در ذهن مرکب‌اند و باید تعریف حدّی و یا رسمی از آنها ارائه شود، مورد نقد قرار داده است. در نقد این دیدگاه سهروردی باید گفت که به نظر می‌رسد وی بین تصور اجمالی و تصور تفصیلی فرقی قائل نشده است. باید بین مسئله ذهنی و بساطت و ترکیب در آن و بین مسئله خارجی و بساطت و ترکیب در آن و به عبارت دیگر، بین بساطت و ترکیب منطقی با بساطت و ترکیب خارجی فرق گذاشت. (یزدان‌پناه، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۷۶)

أعراض بسیط‌اند به بساطت خارجی ولی دلیلی وجود ندارد که به لحاظ منطقی نیز بسیط باشند. به بیان دیگر باید گفت که اگر مفهومی در ذاتش هیچ مفهوم دیگری وجود نداشته باشد آن مفهوم، بسیط ذهنی خواهد بود ولی بسیاری از مفاهیم هستند که در مقام مفهومیّت، ترکیبی از چند مفهوم هستند (مانند عقول و مفارقات) ولی لزوماً مرکب خارجی نمی‌باشند. به تعبیر دیگر، تصور اجمالی از راه حس به دست می‌آید ولی ملاک در تصور تفصیلی - که در تحلیل ذهنی روی می‌دهد- شهود و حس نیست بلکه معیار، بساطت و ترکیب ذهنی است.

پس این نقد سهروردی بر دیدگاه مشائیان مبنی بر اینکه هر آنچه که در خارج بسیط است در ذهن نیز بسیط خواهد بود، وارد نیست.

۹. نتیجه گیری

مقاله حاضر به بحث از ملاک تعریف منطقی و نقد آن در اندیشه شیخ اشراق پرداخته است. در خصوص مسئله تعریف می توان گفت که هر دو دیدگاه درباره تعریف، یعنی هم دیدگاه رایج مشائیان مبتنی بر تعاریف حدّی و تعاریف رسمی و هم دیدگاه سهروردی در این باره می تواند راهگشای بسیاری از مسائل فلسفی و منطقی باشد. با توجه به نظر مشائیان می توان به شناخت حقیقت و ماهیت اشیاء دست یافت و نقدهای شیخ اشراق در خصوص تعریف ماهوی اشیاء را نمی توان بدون اشکال دانست. در خصوص دیدگاه ابداعی شیخ اشراق تحت عنوان «تعریف مفهومی» نیز باید گفت که این دیدگاه می تواند گره گشای بسیاری از مسائل فلسفی و منطقی ای باشد که مبتنی بر تحلیل مفهوم می باشند. به عبارت دیگر می توان گفت که در فلسفه های تحلیلی جدید که تأکید بیشتر بر روی ایضاح مفاهیم است، دیدگاه ابتکاری شیخ اشراق بی گمان سودمند و بسیار مهم خواهد بود؛ اما اگر درصدد تبیین حقیقت و ماهیت اشیاء باشیم، ناگزیر از تعاریف حدّی که مبین ذاتیات شیء است خواهیم بود و در این خصوص دیدگاه شیخ اشراق گرهی را از تعریف حقیقت شیء باز نمی کند؛ چراکه اساساً دیدگاه شیخ اشراق مربوط به مفهوم اشیاء است نه حقیقت خارجی و نفس الامری آنها، در حالی که در منطق و فلسفه بحث از وصول معرفت به ماهیت و حقیقت اشیاء است.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵). الاشارات و التنبیہات، قم: نشر البلاغة.
۲. _____ (۱۳۲۸). منطق المشرقیین. تهران. چاپ افست.
۳. _____ (۱۳۹۶ق). مجموعه مصنفات، تحقیق هانری کرین. تهران: نشر انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۴. ارسطو، (۱۳۶۶). متافیزیک. ترجمه بر پایه متن یونانی از شرف‌الدین خراسانی، تهران: انتشارات حکمت.
۵. امیل بریه، (۱۳۷۴). تاریخ فلسفه (ج ۱). ترجمه علی مراد داوودی. تهران: بی‌نا.
۶. شهرزوری، محمد بن محمود (۱۳۷۲). شرح حکمة الاشراق. تهران: نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۷. قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۶۵). درة التاج. تهران: انتشارات حکمت.
۸. _____ (۱۳۸۳). شرح حکمة الاشراق. تهران: نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۹. محمد جلوب فرحان (۱۹۸۷م). نظریة التعریف عند ابن سینا. المجلة العربیة للعلوم الانسانیة، ج ۷، ش ۲۵.
۱۰. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۶۱). اساس الاقتباس. تهران: چاپ مدرس رضوی.
۱۱. _____ (۱۳۷۵). شرح الاشارات و التنبیہات. قم: نشر البلاغة.
۱۲. یزدان‌پناه، سید یدالله (۱۳۹۱). حکمت اشراق. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.